

در حوالی میدان سرخ

بایدن روابط روسیه و اروپا را به کدام سو می‌برد؟

احمد وحشیته، دانشیار دانشگاه ملی اوراسیا

● «میخائیل بولگاکوف» در نمایش‌نامه آپاراتمان زویا می‌گوید: «در دنیا فقط دو نیرو وجود دارد؛ دلار و ادبیات.»؛ اگرچه تاریخ این نوشته به ۱۹۲۶ بازمی‌گردد، اما نمی‌توان انکار کرد که تا همین امروز نیز دلار قدرت مهمی در نظام بین‌الملل به‌شمار می‌آید و حتی کشورهایی که با سلطه دلار در تقابل هستند و آن را اهرمی بی‌ارزش می‌خوانند، در دنیای واقعی به‌ناچار در چارچوب آن قرار می‌گیرند.
باین‌حال، یک هژمونی به ابزار مهم دیگری نیز نیازمند است؛ ادبیات، بدون شک، گفتمان، عامل مهم و کلیدی دیگری است که می‌تواند نفوذ یک قدرت فرامعطفا را در سراسر جهان گسترش دهد؛ موضوعی که گمان می‌رود در دوران دونالد ترامپ به پاشنه‌آشیل ایالات متحده تبدیل شده بود و اروپا به‌عنوان شریک سنتی آمریکا از آن رخ می‌برد. اگرچه در این میان و به موجب بحران اوکراین، روابط دواشت با روسیه نیز در مسیر تاریکی کام برمی‌آید، اما کرملین تلاش کرد ادبیات خود را تغییر دهد تا در ضعف گفتمان سیاسی خارجی ایالات متحده در دوران ترامپ، قاره سبز را به خود نزدیک کند و به دنبال این استراتژی، موفق شد به هم‌گرایی چشمگیری با اتحادیه اروپا دست یابد. این راهبرد کرملین در بندهای ۶۳ تا ۶۹ دکترین سیاست خارجی روسیه کاملاً واضح و مبهره بود؛ از یک سو، توجه مسکو به شرکات اقتصادی و گسترش همکاری‌ها در حوزه انرژی استوار بود و از سوی دیگر بر گفت‌وگوهای فشرده و متقابل تأکید و در همین رابطه نگاه ویژه‌ای به آلمان، فرانسه، اسپانیا و ایتالیا داشت. با وجود این، مسکو در شرایطی به اروپا نزدیک شد که تحریم‌های این اتحادیه به واسطه الحاق کریمه به روسیه همچنان ادامه داشت و در این میان موضوعات دور از انتظار جدیدی نیز یکباره ظهور می‌کرد. مسمومیت سرکنی اسکریپال، جاسوس سابق روس که در بریتانیا اقامت داشت (مارس ۲۰۱۸) کافی بود تا انگشت اتهام به سوی مسکو زده نشود؛ مسئله‌ای که تابستان امسال نیز در برنده کسبای نواللی از سوی اروپا تکرار شد تا بار دیگر این اتحادیه تحریم‌هایی را علیه روسیه وضع کند که البته از سمت کرملین نیز بی‌پاسخ نماند. در این میان، همکاری‌های درخور ملاحظه‌ای نیز میان مسکو و غرب صورت گرفته است که بارزترین آن، توافق خط لوله نورد استریم۲ برای صادرات گاز روسیه به اروپاست.
در واقع به نظر می‌رسد کرملین با زیرکی تلاش کرده است در فقدان ادبیات مناسبی از سوی ترامپ، بیشترین بهره را از آن خود کند؛ از همین رو، موضوعات مختلفی همچون برجام، منازعه میان ایران و آمریکا، بحران سوریه و ناآرامی‌های درون‌رأغ فرصت مناسبی بود تا ولادیمیر پوتین گفتمان سیاسی روسیه را به شرکای اروپایی‌اش نزدیک کرده و هم‌گرایی ویژه‌ای میان او، امانوئل مکرون و اتکلا مرکل ایجاد شود. در حقیقت در این دوره زمانی، خرد اروپا نیز حکم می‌کرد در دو جبهه وارد تنش نشود و رهبران این اتحادیه ترجیح دادند برای مهار ترامپ، به هم‌گرایی با پوتین رضایت دهند.
باین‌حال، پوشیده نیست که انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا و یک تغییر بزرگ را نیز انتظار می‌کشیدند. شاید بازگشت روزهای طلایی هیلاری کلینتون و باراک اوباما در روابط اروپا و ایالات متحده کمی دشوار باشد، اما بدون شک پایان ترامپ، بازگشت ادبیات سیاسی آمریکا در روابط بین‌الملل را رقم می‌زند که بسیار به اروپا نزدیک است و فرجامی برای واگرایی در چهار سال گذشته میان بروکسل و واشنگتن به‌شمار می‌رود. آمریکا در دوران ترامپ این شانس را به روسیه داده بود تا بر طبل چندجانبه‌گرایی بکوبد و خود را به‌عنوان یکی از ابرقدرت‌های جهان که نقش مهمی در فرایند تصمیم‌گیری برای حل‌وفصل بحران‌های بین‌المللی دارد، معرفی کند؛ اما با ورود بایدن به کاخ سفید، بروکسل و واشگتن بار دیگر در مسیر همکاری‌هایی در طیف استراتژیک قرار می‌گیرند. واضح است که وحدت یوروآتلانتیک، گزینه مناسبی پیش‌روی مسکو نخواهد بود؛ چراکه از یک سو سبب می‌شود تا از علاقه اروپا برای عادی‌سازی روابط خود با روسیه کاسته نشود و از سوی دیگر تقابل مشترک آنها با روسیه می‌تواند همکاری‌های فرامعطفا را چشمگیری از رقم بزند که نقش مسکو را به افول روبروگرداند.
بایدن سیاست‌مداری باهوش، منطقی و سازگار با اروپاست؛ در ادبیات او مشخصاً «دشمنی با روسیه» وجود دارد، درحالی‌که اروپا تنها «رقابت با روسیه» را تعقیب می‌کند و برآیند این عوامل سبب می‌شود تا روابط مسکو- بروکسل با پیچیدگی خاصی روبرو شود. دولت او نیز حتماً تلاش خواهد کرد تا همکاری‌های روسیه با اروپا، نظیر پروژه نورد استریم۲ را تحت فشار قرار دهد، اما این بار نه با ادبیات قدرمیانابه از نوع ترامپ، بلکه با رویکردی مبتنی بر واقع‌گرایی و به واسطه همان دو نیرویی که میخائیل بولگاکوف به آن اشاره کرد؛ دلار و گفتمان. به‌هرحال، اگرچه به نظر مسکو موفق شده بود میان سال‌های ۲۰۱۶ تا ۲۰۲۰ و با وجود همه موانع، در مسیر عادی‌سازی روابط با اروپا گام بردارد، به نظر می‌رسد که آمدن بایدن به‌مثابه دوربرگردانی باشد برای بسیاری از تلاش‌هایی که کرملین در چهار سال گذشته انجام داده است.

ادامه از صفحه اول

آنها در این برنامه تبلیغاتی شعارهایی در راستای کاهش مالیات از اشتغال‌های کوچک و شهروندان سالخورده و همچنین کوچک‌ترکردن ابعاد دولت مطرح کرده بودند. این طرح توانست با افزایش تضاد با دموکرات‌ها، پیروزی چشمگیری برای جمهوری‌خواهان به ارمغان بیاورد و با ۵۴ کرسی مجلس نمایندگان و ۹ کرسی سنا، ریاست هر دو مجلس را در دست گیرد. این اولین بار پس از ۴۰ سال بود که جمهوری‌خواهان می‌توانستند اکثریت مجلس نمایندگان را از دموکرات‌ها پس بگیرند. انتخابات سال ۲۰۰۰ هم مجدداً صحنه‌ای دیگر از دوقطبی در آمریکا را رقم زد. این انتخابات یکی از نزدیک‌ترین انتخابات‌ها در آمریکا بود و جورج بوش پسر، کاندیدای جمهوری‌خواهان، درحالی‌که در رای عمومی از رقیب خود عقب‌تر بود، صرفاً با اختلاف ۵۳۷ رای در فلوریدا و به واسطه رای الکترال و حکم دادگاه پیروز شد. حوادث ۱۱ سپتامبر و گفتمان ملی‌گرایانه بوش البته به‌طور موقت سرویشت بر تضادهای عمیق در جامعه آمریکا گذاشت. اما این فضای ملی‌گرایانه نیز خیلی زود فروکش کرد و مجدداً شکاف‌های عمیق سر باز کردند. باین‌حال، در دو دهه گذشته سه اتفاق مهم رخ داده که تضاده بین دو حزب و در جامعه آمریکا را به‌شدت تقویت کرده است؛ اول، پدیده جهانی شدن، دوم، ظهور شبکه‌های اجتماعی و در نهایت بحران اقتصادی ۲۰۰۷-۲۰۰۸.

به راستی راست، به چپ چپ

جهانی‌شدن، ثبغات فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مهمی برای جامعه آمریکا به دنبال داشت. قشرهای سنتی‌تر در آمریکا احساس می‌کردند که جهانی‌شدن فرهنگ (و ورود مهاجران) ارزش‌های فرهنگی، مذهبی و ملی آنها را مورد تهدید قرار می‌دهد. ورود مهاجران به‌خصوص لاتین‌تبارا و افزایش جمعیت آنها این ریزگ خطر را برای سفیدپوستان آمریکا به صدا درمی‌آورد که به‌زودی اکثریت جمعیتی در آمریکا به غیرسفیدپوستان تعلق خواهد داشت. از نظر اقتصادی نیز آنها این فرایندهای جهانی‌شدن را به ضرر خود می‌دانستند. پیشرفت‌های تکنولوژی و مکانیزه‌شدن بسیاری از خدمات و استفاده از انرژی‌های پاک شغل‌های بسیاری از این طبقات را از آنها می‌گرفت و این افراد که فاقد تحصیلات دانشگاهی هستن، نمی‌توانستند گام‌به‌گام با تغییرات سریع بازار کار پیش بروند. افزایش جمعیت مهاجران (قانونی و غیرقانونی) که حاضر بودند با درآمد کمتر بیشتر کار کنند، بیشتر موجب می‌شد که آمریکایی‌ها احساس کنند مهاجران در حال گرفتن شغل‌هایشان باشند. این نوع نگاه به شکل‌گیری موجی ضدجهانی‌شدن و ضدیت با مهاجران انجامید که ریشه‌های جنبش راست افراطی محسوب می‌شود که یک قطب مهم جامعه آمریکای امروز را تشکیل می‌دهد. اختراع اینترنت و ظهور شبکه‌های اجتماعی نیز عامل دیگری بر تشدید دوقطبی در همه جوامع به‌خصوص جامعه آمریکا محسوب می‌شود. اینترنت و شبکه‌های اجتماعی قدرت تأثیرگذاری غول‌های رسانه‌ای جریان اصلی را که نقش مهمی در یک‌دست‌سازی جامعه آمریکایی داشت، کاهش و به رسانه‌های خرد و محلی قدرت ظهور و بروز می‌داد. عدم نظارت بر این رسانه‌های خرد و شبکه‌های اجتماعی اجازه می‌داد که گفتمان‌هایی بر اخبار کذب و نفرت‌برانگیز رشد کنند. این فضای مبتنی بر نفرت‌پرانی به مرور شکاف بین نخچیان و صاحب‌منصبان تشکیلات سیاسی و اقتصادی و مردم عادی را تعمیق بخشید و درعین‌حال رسانه‌های جریان اصلی را نیز به همراهی با این شکاف سوق داد. برای مثال مخاطبان فاکس نیوز و سی‌ان‌ان به مرور قطبی شده‌اند و بیشترین نظر نقشی را نسبت به رسانه دیگر دارند. بحران اقتصادی ۲۰۰۷-۲۰۰۸ نیز عامل دیگری برای این وضعیت بود. سیاست‌های جنگ‌طلبانه بوش و وضعیت بد اقتصادی (و البته قدرت شبکه اجتماعی نوظهور فیس‌بوک) از یک سو به پیروزی باراک اوباما انجامید، ولی از سوی دیگر ریشه‌های جمهوری یک دموکرات سبک‌باز وکنش شدید طبقات سنتی آمریکا را به دنبال داشت. سیاست‌های اقتصادی باراک اوباما به‌خصوص درباره بیمه، یکی از مسائلی بود که واکنش این طبقات را به دنبال داشت. جنبش اعتراضی جای (Tea Party) یکی از نشانه‌های ظهور این جنبش راست‌گرایانه بود که بیشتر از مردان سفیدپوست بالای ۴۵ سال تشکیل می‌شد و حزب جمهوری‌خواه را به دریش گرفتن سیاست‌های محافظه‌کارانفتر به‌ویژه در حوزه اقتصادی ترغیب می‌کرد. این جنبش در انتخابات میان‌دوره‌ای سال ۲۰۱۰، ۱۳۸ کاندیدا معرفی کرد که هکمی به حزب جمهوری‌خواه تعلق داشتند و با بسیج چندین میلیون رای برای گنجینه‌های آمریکا، موجبات بزرگ‌ترین تغییر کرسی‌ها از سال ۱۹۴۸ را به نفع جمهوری‌خواهان رقم زد.

اما جهانی‌شدن، ظهور شبکه‌های اجتماعی و بحران اقتصادی فقط به قدرت‌گرفتن جنبش‌های راست‌گرایانه در آمریکای نیجامید. در جناح چپ نیز جوانان فارغ‌التحصیل دانشگاه که زیر بار وام‌های دانشجویی مانده و بی‌پای کاری مواجه و از نابرابری اقتصادی در آمریکا به ستوه آمده بودند، جنبش اشغال وال‌استریت و جنبش ۹۹درصدی‌ها را به راه انداختند. این جنبش، گفتمانی را در فضای نخچیان آمریکا ایجاد کرد که در نهایت به کاندیداتوری برنی سندرز، سناتور سوسیالیست ایالات متحده و نماینده انتخابات مقدماتی سال ۲۰۱۶ منجر شد. به موازات این جنبش، جنبش «جان سیاه‌پوستان مهم است» (Black Lives Matter) در اعتراض به نژادپرستی و خشونت پلیس علیه سیاه‌پوستان آغاز شد. هر دو این جنبش‌ها، حزب دموکرات را برای دریش گرفتن سیاست‌های پیشروانه‌تر در زمینه اقتصادی و اجتماعی تحت فشار قرار داد؛ اما حزب دموکرات در انتخابات میان‌دوره‌ای ۲۰۱۶ صدای این جنبش‌ها به‌خصوص جنبش جوانان پیشرو را نادیده گرفت و با فشار و حمایت صاحب‌منصبان تشکیلات سیاسی و اقتصادی، هیلاری کلینتون را نامزد خود کرد که نمادی بود از وضعیت موجود سیاسی و اقتصادی در کشور که از دید هر دو جنبش راست و چپ، نتیجه فساد و سوءاستفاده از قدرت از سوی صاحب‌منصب بود.

جهان



یک مملکت، دو ملت

در سوی دیگر ماجرا ولی دونالد ترامپ توانست با تکیه بر شعارهای همان جنبش راست‌گرایانه، یعنی ضدیت با مهاجران، جهانی‌شدن، نخچیان و تأکید بر گفتمان ملی‌گرایانه، به حزب جمهوری‌خواه نشان دهد او بیش از هرکسی می‌تواند توده‌های نارضای را به حزب جذب کند. به‌این‌ترتیب، او کاندیدای حزب جمهوری‌خواه و در نهایت رئیس‌جمهور آمریکا شد.

ریاست‌جمهوری ترامپ: بنزین بر آتش

در چهار سال گذشته، دونالد ترامپ با آگاهی از این شکاف در جامعه آمریکا تلاش کرد هرچه بیشتر بر عمق این شکاف بیفزاید؛ چراکه پیروزی خود را در وجود این تضاد می‌دانست. او در راستای شعارهای ضدجهانی‌شدن و ملی‌گرایانه خود از بسیاری از معاهدات بین‌المللی همچون معاهده محیط‌زیستی پاریس، معاهده مونش‌های میان‌برد، معاهده همکاری‌های فرآآتلانتیک، شورای حقوق بشر یونسکو، توافق هسته‌ای ایران و… خارج شد یا طرف‌های توافق را مجبور به مذاکره مجدد کرد. او به مخاطبان خود این پیام را می‌داد که در مواجهه با جهان سرخ‌ت است و منافع مردم آمریکا را بر هر رویکرد چندجانبه‌گرایی‌های ترجیح می‌دهد. او همان‌طور که در تبلیغات انتخاباتی قول داده بود، تغییرات شگرفی در سیاست‌های مهاجرتی آغاز کرد تا به رای‌دهندگان حامی خود نشان دهد منابع از ورود مهاجران می‌شود. دونالد ترامپ چند روز پس از ورودش به کاخ سفید، در تصمیمی عجیب و جنجالی، دستور اجرای راضی را امضا کرد که به «ممنوعیت ویزا برای مسلمانان» مشهور شد و ورود افراد با ملیت هفت کشور مسلمان (ایران، عراق، لیبی، سومالی، سوریه، سودان و یمن) را ممنوع می‌کرد. هرچند دامنه گسترده ردبرگیری این ممنوعیت و تضادهایی که با قانون اساسی آمریکا ایجاد کرد، در ابتدا موجی از مخالفت با این فرمان را در پی داشت، ولی پس از چند اصلاح، در نهایت این ممنوعیت اجرایی شد. دونالد ترامپ حتی بحرانی مانند بیماری فراگیر کرونا را نیز بهانه‌ای برای تشدید شکاف‌ها در این جامعه قرار داد و تلاش نکرد از این بحران برای ایجاد مدهلسی و یکپارچگی در میان مردم آمریکا استفاده کند. او برای حفظ رشد اقتصادی و جلوگیری از تعطیلی‌ها دامنه‌ه خطرر کرونا را کم‌رنگ جلوه داد و پوشیدن ماسک، حفظ فاصله اجتماعی و تعویض ماسک دست را توطئه‌ای از سوی دموکرات‌ها برای افزایش کنترل بر زندگی شخصی مردم دانست. این رفتار موجب می‌شد که دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان نگاه بسیار متفاوتی به کرونا شکل گیرد. نظرسنجی‌ها نشان می‌داد در حالی که ۶۰ درصد دموکرات‌نگران ابتلای خود یا خانواده‌شان به کرونا بودند، صرفاً ۳۷ درصد از جمهوری‌خواهان چنین نگرانی‌ای داشتند. نظر حامیان دو حزب درباره عملکرد دولت ترامپ در مقابله با کرونا نیز به‌شدت قطبی است؛ درحالی‌که بیش از ۸۰ درصد جمهوری‌خواهان عملکرد ترامپ در قبال بحران کرونا را تأیید می‌کنند، این نسبت در میان دموکرات‌ها کمتر از ۱۰ درصد بوده است.

دوقطبی عمودی

برخلاف تصور اولیه، این دوقطبی یک تضاد صرفاً سیاسی بین دو حزب نیست، بلکه یک دوقطبی عمودی است که از بالاترین سطوح جامعه آمریکا شروع می‌شود و به پایین‌ترین سطح ادامه می‌یابد. هرکدام از این دو قطب، دیگری را مشکلی برای ادامه زندگی خود یا به عبارت دیگر، «دیگری» یا «دشمن» می‌پندارد و زمینه مشترکی بین آنها باقی نمانده است. ازرا کلینن در کتاب خود با عنوان «چرا ما دوباره شدیم»، اشاره می‌کند که در سال ۱۹۶۰ فقط پنج درصد جمهوری‌خواهان و چهار درصد دموکرات‌ها نگران بودند که فرزندشان با کسی از حزب مقابل ازدواج کند، ولی در سال ۲۰۱۰ این رقم به ۴۹ درصد در میان جمهوری‌خواهان و ۳۳ درصد در میان دموکرات‌ها رسیده است. به عبارت دیگر، شکافی که بین دو حزب ایجاد شده، صرفاً شکافی سیاسی نیست، بلکه شکافی هویتی است که دربرگیرنده عناصر نژادی، مذهبی، جغرافیایی، فرهنگی و روانی است. هر دو سر این شکاف، بخشی از جامعه را دموکرات قرار گرفته که طرف دیگر را دشمن خود می‌انگارد و پیروزی خود را در شکست دیگری می‌داند. دموکرات‌ها، به‌ویژه تحت فشار جنبش برابری‌طلب حامیان سندرز و جنبش «جان سیاه‌پوستان مهم است»، مواضع لیبرال‌تری به خود گرفته‌اند و چهره جوانی همچون کاندیدارایا اوکازینو کورتز با عقایدی بسیار لیبرال و پیشرو به ستاره محبوب حزب تبدیل شده است و بسیاری از او به‌عنوان رئیس‌جمهور ۲۰۲۴ یاد می‌کنند. از سوی دیگر، حزب جمهوری‌خواه روزبه‌روز محافظه‌کارتر شده است و جمهوری‌خواهان میانه‌رو به حاشیه رانده شده‌اند. حامیان هر دو حزب آن قدر بر هویت حزبی خود متعصب شده‌اند که تقریباً هیچ چیزی نمی‌تواند آنها را ترغیب کند که به کاندیدای دیگری رای دهند. حامیان متعصب دونالد ترامپ در چهار سال گذشته به‌قدری سرسختانه از او حمایت کردند که هیچ رفتاری از سوی ترامپ، تغییری در نگاه آنها به او ایجاد نکرد و با وجود همه مواضع افراطی، رسوایی‌های اقتصادی و اخلاقی و سوءمدیریت در موضوع کرونا، نداشتن محبوبیت او در بین طرفدارانش کاسته نشد، بلکه رای عمومی او در این انتخابات، هشت میلیون بیشتر

بر اساس رای الکترال به جمهوری‌خواهان کمک می‌کند که قدرت رای عمومی دموکرات‌ها را کنتترل کنند. اگر سیستم رای الکترال وجود نداشت، نه ترامپ در سال ۲۰۱۶ و نه جورج بوش در سال ۲۰۰۰ انتخاب نمی‌شدند؛ بنابراین سیستم رای الکترال در واقع امتیازی است به جمهوری‌خواهان در مقابیل دموکرات‌ها که قدرت خود را حفظ کنند. علاوه بر این ترکیب سنا بر اساس انتخاب دو نفر از هر ایالت به غیردموکراتیک و به ضرر حزب دموکرات است. ایالت بزرگی مانند کالیفرنیا با نزدیک به ۴۰ میلیون جمعیت دارای دو کرسی در مجلس سناست؛ درحالی‌که ایالت‌های ویلومینگ، ورمانت و آلاسکا که کمتر از یک میلیون جمعیت دارند هم هرکدام دارای دو حق رای در مجلس سنا هستند. به یک تعبیر دیگر، جمعیتی که شش نماینده مجلس سنا از ایالت‌های پرجمعیت کالیفرنیا، تگزاس و نیویورک نمایندگی آنها را بر عهده دارند، با جمعیتی که ۶۲ نماینده مجلس سنا از ایالت‌های کم‌جمعیت‌تر آنها را نمایندگی می‌کنند، برابر است. ترکیب دیوان عالی آمریکا نیز با انتصاب قاضی امی برت از سوی دونالد ترامپ به ضرر حزب دموکرات رقم خورده است و اکنون شش قاضی عضو این مجلس به حزب جمهوری‌خواه گرایش دارند و فقط سه نفر از آنها گرایش لیبرال‌تر دارند و به حزب دموکرات نزدیک هستند. همه این روندهای غیردموکراتیک در سیستم سیاسی آمریکا تعبیه شده تا ایالت‌های کوچک‌تر (جمهوری‌خواهان) حذف نشوند. باین‌حال به نظر می‌رسد آنها همچنان از این وضعیت نارضاحی هستند. لیبندسی گراهام، سناتور جمهوری‌خواه، با تأکید بر اینکه دونالد ترامپ نباید شکست در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۲۰ را قبول کند، تصریح کرده است که اگر جمهوری‌خواهان سیستم انتخاباتی آمریکا را به چالش کشیده و آن را تغییر ندهند، دیگر هیچ جمهوری‌خواهی به ریاست‌جمهوری نخواهد رسید. اشاره این حرف به این موضوع است که دموکرات‌ها در این انتخابات راه راحت‌تری برای پیروزی داشتند. آنها دیوار آبی در شمال آمریکا را که دونالد ترامپ با پیروزی در آنها تخریب کرده بود، بازسازی کردند و دو ایالت آریزونا و جورجیا را نیز به سمت خود کشیدند. رقابت در ایالت‌های کارولینای شمالی، فلوریدا، تگزاس، اوهایو و آیووا نیز بسیار نزدیک بود و این روند نشان می‌دهد که حتی با وجود سیستم ناعادلانه انتخاباتی رای الکترال، جمهوری‌خواهان در حال ازدست‌دادن ایالت‌های کلیدی خود هستند.

اگر ترامپ نتواند اسنادی جدی برای تقلب درانتخابات نشان دهد، جو بایدن دو ماه دیگر کار خود را آغاز خواهد کرد و با وجود این رهبری یک جامعه به‌شدت دیوار، که یک قطب آن حتی مشروعیت رئیس‌جمهور را نیز زیر سؤال می‌برد، در مواجهه با یک اقتصاد بحران‌زده چندان راحت نخواهد بود. مهم‌ترین کار جو بایدن این خواهد بود که زمینه مشترکی با جناح میانه حزب جمهوری‌خواه پیدا کند تا شکاف سیاسی موجود را اندکی کاهش دهد. جو بایدن برای فرودستان مربوط باشد. رای مسلمانان در این انتخابات نظر مشگکیان تعیین‌کننده بود و مسلمانان این ایالت در انتخابات مقدماتی حمایت بی‌سابقه‌ای از برنی سندرز، کاندیدای جناح پیشرو حزب کرده بودند. رای سیاه‌پوستان به‌ویژه در ایالت جورجیا که در سه دهه اخیر به جمهوری‌خواهان گرایش داشته است، بسیار تعیین‌کننده بود و اسباب پیروزی دموکرات‌ها را فراهم کرد. فعالیت چهره‌هایی نظیر استنسی «آرام» که در دو سال گذشته در این ایالت برای افزایش مشارکت سیاه‌پوستان و جوانان در انتخابات تلاش کرده بودند، نقش بسزایی در این زمینه بازی کرد و در این ایالت یک میلیون نفر در این انتخابات بیشتر از انتخابات گذشته رای دادند. در نهایت رای لاتین‌تبارهای مقیم ایالت‌های نوادا و آریزونا در پیروزی بایدن در این ایالت‌ها تأثیرگذار بود. همچنین بررسی‌ها نشان می‌دهد که رای سالمندان در این انتخابات گرایش بیشتری به سمت دموکرات‌ها در مقایسه با انتخابات قبل داشته است که می‌تواند به شعارهای مالیاتی بایدن یا سوءمدیریت ترامپ در موضوع کرونا مربوط باشد.

انتخابات تنگننگ و رقابت در تاج

با وجود همه اینها، بایدن دو کاندیدا بسیار تنگ‌تنگ بود. اختلاف دو کاندیدا در ایالت‌هایی نظیر جورجیا و آریزونا کمتر از ۱۵ هزار رای بود و عملاً اعلام ریز پیروز را بسیار دشوار کرد. در ایالت پنسیلوانیا که جو بایدن پیروز اعلام شد، اختلاف دو کاندیدا حدود ۵۰ هزار رای بود که اختلاف چندانی محسوب نمی‌شود. این رقابت بسیار نزدیک و اختلاف آرای کم منجر شد که دونالد ترامپ از پذیرش نتیجه انتخابات سنا باز نزند و اعلام کند که دموکرات‌ها در انتخابات تقلب کرده‌اند. این واقعیتی که دونالد ترامپ در ایالاتی نظیر پنسیلوانیا، میشیگان و جورجیا در ابتدای شمارش آرا، آرای بیشتری از جو بایدن داشت و سپس با شمارش رای‌های پیروندان عادی در این ایالات را به رقیب خود باخت، دستاویزی شد برای او که خود را برنده انتخابات بداند. باین‌حال به این دلیل که انتخابات‌ها از سوی مقامات ایالتی برگزار می‌شوند، بعید است دونالد ترامپ بتواند نتیجه اعلام‌شده را تغییر دهد و با وجود مقاومت چندانی ناچار خواهد شد به انتقال قدرت به جو بایدن تن دهد؛ به‌ویژه آنکه او ایالتی مثل جورجیا را باخته است که مقامات آن جمهوری‌خواه هستند. هرچند دونالد ترامپ احتمالاً نتواند تغییری در نتیجه رسمی انتخابات ایجاد کند، ولی رویکرد او در القای تقلب در انتخابات می‌تواند به تشدید دوقطبی موجود در آمریکا بینجامد. چنان‌که اشاره شد، بخشی از دوقطبی آمریکا به دوقطبی طقه فرودست و شهروندان عادی با نخچیان مربوط می‌شود. شهروندانی که مخاطب اصلی توییت‌های ترامپ هستند، پیش از این هم گرایش‌های ضدنخچی داشتند. آنها سیاست‌های چندفرهنگی و رویکردهای اقتصادی نخچیان حاکم بر تشکیلات سیاسی و اقتصادی را به ضرر خود می‌دانند و تصور اینکه این نخچیان حاکم با تقلب در انتخابات اجازه ریاست‌جمهوری به ترامپ را نداده‌اند، آنها را خشمگین‌تر می‌کند. این رویکرد دونالد ترامپ در برسیمت‌نشانستن نتایج انتخابات می‌تواند کاشتن بذر فتنه‌ای باشد که او چهار سال دیگر بتواند محصول آن را برداشت کند. از سوی دیگر آنچه مشخص است، این است که جمهوری‌خواهان از روند امور در کشور نارضاحی نیستند و آن را به ضرر خود ارزیابی می‌کنند. انتخاب رئیس‌جمهور بازگشت‌ناپذیر خواهد رسید.

نگاه

نظم جهانی که بایدن به ارث می‌برد

● اهمیت بینش، دانش کارشناسی، صداقت و نجابت در مدیریت امور جهان قابل اغراق نیست. به گزارش ایسنا، نیویورک تایمز در سرمقاله خود نوشته است: جو بایدن، رئیس‌جمهور منتخب آمریکا این پیام را داده که سریعاً در جهت بازبانی منزلت برای تصویر شدیدالکهدارشده آمریکا اقدام خواهد کرد: احترام برای چهره‌های حرفه‌ای سروس‌های دیپلماتیک، اطلاعاتی و نظامی آمریکا و یک رویکرد قابل پیش‌بینی‌تر، ظرفیت‌تر و دلسوزتر در قبال روابط خارجی. این پیام بازبایی هنجارها احتمالاً در پایتخت‌های زیادی در سراسر جهان طنین‌انداز می‌شود همان‌طور که در میان رای‌دهندگان که یک پیروزی قاطع بر دونالد ترامپ را به بایدن دادند، این اتفاق افتاد. خیلی کارها وجود دارد که بایدن در صد روز اول ریاست‌جمهوری خود می‌تواند انجام دهد. او تاکنون وعده پیوستن مجدد آمریکا به توافق آب‌وهوایی پاریس و محوری‌کردن اقدام در قبال آب‌وهوا در دولتش را داده است. او تلاش را برای بازبانی روابط آمریکا با سازمان بهداشت جهانی اعلام کرده و این پیام را داده که آمریکا نیروهایش را به مابقی جهان برای متوقف‌کردن پاندمی کروناویروس ملحق کند. انتظار می‌رود جو بایدن یک اجلاس کشورهای دموکراتیک را نیز سازماندهی کرده و مجدداً آمریکا را متعهد به افشای سوءاستفاده‌های حقوق‌بشری در هر جایی از جهان که بروز یابند، که در چین، روسیه، عربستان یا ترکیه کند. هم‌زمان او به دنبال راه‌هایی برای احای توافق هسته‌ای با ایران و توافق با روسیه درخصوص تمدید معاهده استارت جدید که سلاح‌های هسته‌ای راهبردی را محدود می‌کند، خواهد بود. می‌توان امیدوار بود که بایدن حمایت آمریکا از جنگ وحشتناک عربستان در ریمن را پایان دهد. اینها نشانه‌های امیدوارکننده بازگشت قریب‌الوقوع آمریکا به نقشی در جهان هستند که بهتر منعکس‌کننده ارزش‌های تاریخی ماست. به نظر می‌رسد تیمی که بایدن بر اساس گفته‌ها در حال تشکیل و جمع‌آوری آن است، مشکل از کهنه‌کاران دولت‌های گذشته و اعضای مشاقت تشکیلات سیاست خارجی است. اگر جمهوری‌خواهان همچنان کنترل سنا را حفظ کنند، انتصابات بایدن ممکن است به سبب لزوم تأییدشدن محدود شوند و ابعاد اقدامات او اغلب به سطح آنچه بتواند از طریق دستورات اجرایی به انجام برساند، تقلیل یابد. حتی یک مجلس سنای کنترل دموکرات‌ها نیز گواهی بر یک عزیمت چشمگیر در سیاست‌ها و استراتژی‌های آمریکا نیست. بایدن ممکن است جنگ تجاری با چین را تخفیف دهد، اما اختلافات مناقشه‌برانگیز درباره مسائلی همچون شبکه‌های مخابراتی 5G یا ادعاهای چین در دریای چین جنوبی همچنان مطرح خواهد بود. هر تصفیه که ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه ممکن بوده بر ترامپ داشته باشد، هرگز منجر به برداشته‌شدن تحریم‌ها نشد و دموکرات‌ها بعید است به دنبال یک شروع مجدد با روسیه باشند. رابطه صمیمی ترامپ با کیم جونگ اون تأثیر چندانی در تغییر مواضع آمریکا در قبال کره‌شمالی نداشت، رویکرد ترامپ در قبال نزاع اسرائیل-فلسطین به شکل قاطعانه‌ای یک‌طرفه بود، با این حال در سال‌های قبل از آنکه ترامپ رئیس‌جمهور شود، حرکتی به سمت راه‌حل دوکشوری وجود نداشت و نشانه چندانی از قریب‌الوقوع‌بودن چنین حرکتی صرف‌نظر از اینکه چه کسی در کاخ سفید باشد یا سفارت آمریکا کجا باشد، وجود ندارد. بایدن احتمالاً تلاش‌های ترامپ برای خارج‌شدن از جنگ‌های خارجی را ادامه دهد و میلی به ورود به جنگ‌های جدید نداشته باشد؛ هرچند ظرافت و نگرانی بیشتری در قبال هم‌پیمانان دارد. در حالی که بایدن قطعاً رویکرد مجموع صفر ترامپ در قبال تجارت را و بویا در کنار خود داشته باشد و هم بر دشمن تقلید نخواهد کرد، تجارت آزاد چیزی نیست که رای‌دهندگان دموکرات همواره به آن مشتاق باشند. هرچند اکثر هم‌پیمانان در ناتو و اعضای اتحادیه اروپا خروج ترامپ را جشن می‌گیرند، آمریکا احتمالاً همچنان اسرار خواهد کرد که هم‌پیمانان در ناتو شروع به پرداخت سهمی عادلانه در قبال مسئله دفاع مشترک کنند. اروپایی‌ها به نوبه خود تصدیق کرده‌اند که آمریکا دیگر رئیس بی‌چون‌وچرای جهان آزاد نیست. به‌طور خلاصه جهان دیگر آن چیزی که در سال ۲۰۱۶ بود نیست و دیگر نمی‌تواند به پیش از وضع موجود برگردد.

ردیف	موضوع	مبلغ مناصه (ریال)	مبلغ سبرده (ریال)	رتبه
۱	دفع آ‌های سطحی (لوله‌گذاری)	۳۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰	۱/۵۰۰/۰۰۰/۰۰۰	فهرست بهاء سال ۱۳۹۹

سعید صفری — شهر دار محمدشهر